

در چالش توسعه^(۱)

ترجمه محمد فاضلی

چکیده

یک الگوی جامع و مناسب توسعه، دربرگیرنده ابعاد مختلفی است که توجه به آنها، جامعه را به سمت نیل به توسعه انسانی و واقعی سوق می‌دهد. از جمله این ابعاد، کاربرد تکنولوژی در کنترل و جهت‌دهی توسعه است. در این معنا، تکنولوژی، نه عنصر اجتماعی - فرهنگی بی‌طرفی است که محتاج وارد کردن و همسان‌سازی با جامعه باشد و نه اختراعی غربی است که وقوف به راز و رمز آن، مستلزم پذیرفتن سبک زندگی و اشکال سازمانی کشورهای دیگر باشد، بلکه آشنایی با هر تکنولوژی جدید پدیده‌ای فرهنگی است که بر محیط اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی جامعه اثر می‌گذارد و گزینش آن برای هر جامعه، باید براساس نیازها و شرایط محلی آن جامعه صورت پذیرد.

از دیگر ابعاد ارزشمند توسعه، توجه به نقش سازنده آموزش و پرورش در هدایت جامعه به سوی توسعه فرهنگی، به عنوان پیش‌نیاز توسعه اقتصادی - اجتماعی است. این امر ناشی از کنش متقابل پایداری است که میان فرهنگ و آموزش وجود دارد. به این معنا که آموزش و پرورش، مکانیسمی طبیعی برای انتقال فرهنگ و عاملی مؤثر در ایجاد توسعه یا تغییر فرهنگی است. در نتیجه فرهنگ‌هایی که مبادرت به ارتقای سطح علمی افراد نمی‌کنند، با کاهش ظرفیت لازم برای تغییر، و آسیب‌پذیری در انتقال نفوذ فرهنگ‌های خارجی مواجه می‌شوند. در پاسخ به این سؤال که آموزش و پرورش چگونه می‌تواند در توسعه فرهنگی مشارکت کند، باید این نکته را خاطر نشان ساخت که آموزش و پرورش خمیر مایه‌ای است که از طریق ایجاد توانایی «بیان و ابراز خود» و «خودنوسازی» در افراد، توسعه جامعه را میسر می‌سازد. بنابراین

می‌تواند با توسعه تکنیک‌های آموزشی مناسب، هر چه بیشتر در جهت ارتقای سطح آگاهی افراد و افزایش بصیرت آنها نسبت به نیروهای بالقوه خود، اقدام کند و جامعه را به سوی اعتلای فرهنگی راهبری نماید.

علاوه بر این، آموزش و پرورش در کنار وسعت بخشیدن به افق‌های ذهنی شخص، انتظاراتی را در افراد برمی‌انگیزد که این انتظارات تنها از طریق هم‌نوایی با فرهنگ کلی جامعه برآورده می‌شوند و چنانچه این هماهنگی بین موقعیت‌های واقعی و نیازهای مادی اجتماع، با نظام‌های آموزشی بیمارگونه ایجاد شود، ارزش‌هایی انتقال خواهند یافت که اجتماع از طریق آنها نمی‌تواند به آمال و خلاقیت جمعی خویش دست یابد.

از آنجا که توجه به هنر و خلاقیت یکی دیگر از وجوه ارزشمند توسعه به شمار می‌رود، آموزش و پرورش می‌تواند نقش مهمی در راستای استقرار شرایط مطلوب برای آفرینش هنری ایفا کند، به عنوان مثال. احترام به معماری‌های سنتی که در هر کشوری از اصلی‌ترین مجاری نمایش فرهنگی و بازتاب مفهوم مکان در ذهن مردمان آن کشور است، از طریق آموزش و پرورش به افراد آموخته می‌شود.

یکی دیگر از وجوه ارزشمند توسعه، مشارکت فعال و مشاوره‌ای فردی و صلاح در اجرای طرح‌های توسعه است. این امر که تا حد زیادی، موفقیت طرح‌های اجرایی را تضمین می‌کند، نقطه مقابل انزوا و کناره‌جویی است که از اصلی‌ترین دلایل شکست طرح‌ها و دست‌نیافتن به اهداف توسعه است. زیرا کناره‌جویی، نه تنها موجب کاهش یا از دست رفتن نیروهای بالقوه افراد برای مشارکت می‌شود، بلکه بی‌بندوباری را در جامعه رواج می‌دهد که بی‌ثبات‌کننده همبستگی جامعه و موجد شرایط نامطلوب برای توسعه سالم‌اند. زیرا توسعه سالم، به معنی توسعه در شکلی انسانی و همه‌جانبه و خصوصاً توجه به نیازهای خردسالان، سالمندان و ناتوانان و معلولین جامعه است؛ گردهمایی که اگر چه به طور سنتی طرد نشده‌اند، اما احتیاج به حمایت اجتماعی دارند.

والتررادنی، یکی از بهترین تعابیر موجز را از فرایند توسعه به دست می‌دهد:

«زمانی جامعه به توسعه اقتصادی دست می‌یابد که همه افراد، قدرت مواجهه خود را با محیط افزایش دهند. این قدرت، بر وسعت دامنه درک آنها از قوانین طبیعت (علم)، میزان به کارگیری این درک از طریق ساخت ابزارها و شیوه سازماندهی کار مبتنی است» [Rodney, 1989, 10].

توسعه اقتصادی، اساساً مبتنی بر تولید و توزیع کارآمد کالاها و خدمات است و این امر نیز بر پایه کاربرد مؤثر تکنولوژی برای حل مسائل و مشکلات بازدهی قرار دارد. بنابراین کشورهای

در حال توسعه، چنانچه در پی کنترل و جهت‌دهی توسعه باشند، ناگزیر از ایجاد و تسلط بر تکنولوژی‌های مورد نیاز توسعه اقتصادی هستند.

شمار دیگری از عوامل، نظیر انتخاب نوع توسعه، نوع تکنولوژی‌هایی که وارد، ساخته، یا سازگار می‌شوند، نوع سیستم آموزشی و محتوای آن، نوع تولید و اشکال سازمانی، بسیار مهم‌اند. همه این عوامل باید دارای ارزش فرهنگی بالایی باشند. مانند، «استخدام مادام‌العمر» (Life-long employment) که در جامعه ژاپن بسیار کارآتر از روش «استخدام و اخراج» غربی بوده است. برای کشورهای در حال توسعه، شاید تجارب ژاپن، بیش از آنچه از غرب می‌آموزند، حاوی نکات سازنده‌ای باشد. زیرا مدرنیزاسیون ژاپن با شکلی از سرمایه‌داری دولتی (State Capitalism) آغاز شد که نسبت به سرمایه‌داری خصوصی غربی، قرابت بیشتری با شیوه اداره اقتصادی کشورهای در حال توسعه دارد.

در مدل اقتصاد آزاد ژاپن این ویژگی‌ها به چشم می‌خورد:

الف - براساس سیستم انتخابی بسیار دقیق، لایق‌ترین افراد برای مشاغل دولتی انتخاب می‌شوند.

ب - دولت از دوره می‌جی به این سو، با تعیین بهترین‌ها در هر حیطه از دانش و تکنولوژی، به جستجوی محل وجود آنها پرداخت.

ج - تکنیک‌ها و مدل‌های وارد شده از غرب، «ژاپنی» (Japanized) شدند.

د - به جای تلاش در جهت مدرن کردن همزمان همه بخش‌های اقتصادی، تعدادی از بخش‌های اساسی انتخاب شدند و توجه کامل از نظر سرمایه‌گذاری و آموزش به سمت آنها معطوف گردید. هنگامی که عملکرد این بخش‌ها به سطح بالایی ارتقا یافت، همچون موتور، کل اقتصاد، به جلو سوق داده شد به نحوی که همه بخش‌ها از آن منتفع شدند.

ه - سیاست آموزشی با اهدافی کاملاً مشخص، مبتنی بر آموزش‌های اجباری و ضروری برای همه و با تکیه بر آموزش‌های علمی و تکنولوژی، در سه مقطع آغاز شد؛ اولین سیستم آموزش همگانی در ۱۸۷۱ مورد استفاده قرار گرفت. در ۱۸۷۳ تنها ۲۸٪ از جمعیت که در سن مدرسه بودند، جذب این سیستم شدند. در ۱۹۰۹ این میزان به ۹۸٪ ارتقا یافت (Morishima, 1966). ۹۰٪ اولین فارغ‌التحصیلان دانشگاه توکیو، در ۱۸۸۰ موفق به اخذ دیپلم

فیزیک و شیمی شدند.

آموزش و پرورش در توسعه

اگرچه فرهنگ، کلید به فعلیت رساندن خلاقیت بالقوهٔ اجتماع یا جامعه است، آموزش و پرورش، ابزاری است که می‌تواند این استعداد بالقوه را شکل دهد و آن را در جهاتی رهبری کند که جامعه را به مطلوب‌هایش برساند. بین آموزش و پرورش و فرهنگ، کنش متقابل پایداری وجود دارد؛ اولی منبع نور است و دومی جسمی است که بر اثر برخورد نور، تصویری را نمایان می‌کند. آموزش و پرورش، منبعث از فرهنگ است، اما چون الگوها و معانی فرهنگی، اساساً از طریق آموزش و پرورش منتقل می‌شوند، عنصر فرهنگ خود می‌تواند معلول آموزش و پرورش در نظر گرفته شود. بنابراین، آموزش و پرورش، نه تنها ساز و کاری (Mechanism) طبیعی برای انتقال فرهنگ است، بلکه قدرتمندترین عامل برای ایجاد توسعه یا تغییر فرهنگی به شمار می‌رود. برای مثال، سواد مهمترین ابزار حفظ و انتقال گنجینهٔ تجارب است. به این ترتیب فرهنگ‌هایی که به ارتقای سطح سواد اقدام نمی‌کنند، با کاهش ظرفیت و گنجایش لازم برای تغییر مواجه می‌شوند و در مقابل نفوذ فرهنگ‌های خارجی، ناتوان و آسیب‌پذیر می‌گردند.

آموزش و پرورش، چگونه می‌تواند در توسعهٔ فرهنگی - که خمیر مایه‌ای است که از طریق آن، توانایی «بیان و ابراز خود» (self-expression) و «خودنوسازی» (self-reform)، ایجاد و توسعهٔ جامعه میسر می‌شود - مشارکت کند؟ یک روش، توسعه تکنیک‌های آموزشی به منظور خلق موقعیت‌هایی درون اجتماع یا جامعه است که از طریق آن، سطح آگاهی افراد و بصیرت آنها نسبت به نیروی بالقوهٔ خود افزایش می‌یابد. این بصیرت، پیش‌نیاز بناکردن منابع دیگر بر مبنای منابع قبلی است که جوهر توسعه درونزا به‌شمار می‌روند.

آموزش و پرورش، در کنار وسعت دادن به افق‌های ذهنی شخص و خلق بصیرت و آگاهی نسبت به امکاناتی که به برکت دانش رو به فزون جهان اطراف در اختیار او قرار می‌گیرد، انتظاراتی را در شخص برمی‌انگیزد که تنها از طریق همنوایی با آموزش و پرورش و فرهنگ کلی جامعه برآورده می‌شوند. چنانچه نظام‌های آموزشی بیمارگونه [Ill-adapted] با موقعیت‌های واقعی، خواسته‌ها و نیازهای مادی اجتماع خود سازگار شوند، ارزش‌هایی را منتقل می‌کنند که اجتماع به عنوان یک کل نمی‌تواند از طریق آنها آمل، انرژی و خلاقیت جمعی خویش را - که اجتماع را قادر به پی‌گیری مداوم فرایند توسعه می‌کند - تحقق بخشد.

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به علت جایگزینی تدریجی فنون و محتوای

خارجی نظام آموزشی، اشکال سنتی آموزش و پرورش، اجازه ظهور نیافته‌اند. در این گونه کشورها تعلیم و تربیت مدرن، تنها به اجرای نظام بیگانه‌ای که عاری از دانش و ارزش‌های سنتی بود، اکتفا نکرد، بلکه غالباً سعی در القای نگرش‌هایی داشت که نسبت به این گونه ارزش‌ها با دید منفی می‌نگریستند. بنابراین در میان نسل‌های دانش‌آموزان چه در دوران استعمار و چه بعد از استقلال، فراگیری تاریخ «کشور مادری» بیش از فراگیری احوال خودشان نصیح گرفت. آنچه این دانش‌آموزان از تاریخشان می‌آموختند، غالباً در راستای انعکاس دیدگاه‌های استعماری و نقش آنها در شکل‌گیری تاریخ کشورشان بود.

در طول دوران حاکمیت استعمار، برخی از جنبه‌های سیستم آموزشی کشورهای بزرگ که در مستعمرات نشا زده شد، با ماهیت و کیفیت موطن جدید انطباق نیافت. این امر، خطاهای فرهنگی متعددی را ایجاد کرد. به عنوان مثال پذیرش این فرض که ارزش‌های دو جامعه فرانسه و انگلیس، معتبر و قابل کاربرد در کل جهان است، موجب تدریس «Nos ancetres Les Gaullia» (نیای فرانسوی ما) به بچه‌های مستعمرات فرانسه و تأکید بسیار بر مطالعات کلاسیک لاتین و یونانی در سیستم مستعمراتی انگلیس شد.

در ۱۸۸۱ ادوارد وی بلیدن در نطق افتتاحیه‌ای که به مناسبت احراز پست ریاست کالج لیبریا در مونرویا ایراد کرد، نسبت به بیگانه شدن از سنت‌های آفریقایی و تحقیر خویش (self-depreciation) - که محصول آموزش و پرورش اروپایی بود - اظهار تأسف کرد. او از دانش‌آموزان کالج، به اصرار خواست تا به اعماق تاریخ کشور خود غور کنند و از اصل و ریشه خویش الهام بگیرند [Vonlaue, 31].

رویارویی با ژاپن - به عنوان کشوری که در زمانی نزدیک به همان دوران، در آغاز راه توسعه سیستم آموزش و پرورش عمومی خود بود - بسیار سازنده است. حکم امپراطوری درباره آموزش و پرورش، به تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۸۹۰ چنین است: «اجداد ما امپراطوری ما را بر پایه‌ای معظم و دیرپا که در آن فضیلت، عمیقاً استوار شده است بنا نهادند. افراد ما همچون همیشه در وفاداری و اخلاص و صمیمیت و دلبستگی فرزندی خود متحد بوده‌اند و نسل به نسل، شکوه و جلال این اصول بنیانی را اثبات کرده‌اند و از این جهت، مایه جلال و سربلندی و کیان امپراطوری، و الهام بخش و خاستگاه آموزش و پرورش ما هستند» [Morishima, 300].

نظام‌های آموزش و پرورش در طول دوران استعمار، برای رفع نیازهای جامعه‌ای ایستا

(Static society) و آموزش مردمی بنا شدند که باید مشاغل دفتری، تدریس و پست‌های اداری جزء را - و نه مشاغل مدیریتی که جامعه پویا و بهره‌ور به آنها نیازمند است - احراز می‌کردند. بنابراین، بیشترین تأکید بر نوع نویسایی (Literary) آموزش و پرورش قرار گرفت و کم و بیش، هیچ تلاشی برای تربیت افرادی با مهارت‌های فنی و عددی صورت نگرفت. این رویه، میراث تأسف باری بر جای گذاشت که تأثیرات آن هنوز در قسمت اعظمی از کشورهای در حال توسعه - که در آنها به جای قابلیت‌های فنی، به مهارت‌های اداری الویت داده می‌شود - باقی است. هنوز هم شاغلین حرفه‌ای - فنی، برای ارتقای خود، نیازمند انتقال به مشاغل اداری هستند. این میراث، عقب‌افتادگی بزرگی را در توسعه اغلب کشورهای جهان سوم ایجاد کرده است؛ عقب‌افتادگی که بسیاری از کشورهای در حال توسعه در صدد غلبه بر آن هستند. تلاش برای چیرگی بر عقب‌ماندگی منتج از نظام آموزش و پرورش نویسایی، از کشوری به کشور دیگر - بسته به میزان اهمیتی که در استراتژی توسعه کشور، به آموزش و پرورش عمومی و بویژه آموزش و پرورش علمی و تکنولوژیک داده می‌شود - متفاوت است.

تناسب، وجه مهمی از کیفیت آموزش و پرورش است. آموزش و پرورش باید بخشی از استراتژی جامع توسعه باشد که در آن به نیازها و انتظارات جمعیت توجه می‌شود و اهداف و محتوای آن، بر محیط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مبتنی است. شتاب پیشرفت‌های تکنولوژیک، عدم کارایی مهارت‌های اشخاص را سبب می‌شود. این امر اهمیت سازگاری تکنولوژیک را تأکید می‌کند. بنابراین تدریس این نکته که «مردم بیاموزند»، مهمتر از آن است که دانش خاصی را که ممکن است به سرعت کارایی خود را از دست دهد، به مردم بیاموزیم.

آموزش و پرورش، در القای عادات، نگرش‌ها، کردار، فنون و دانش لازم برای توسعه‌ای بهره‌ور، و نیز ارتقای فرهنگ تکنولوژی و توسعه ابداع‌گری بالقوه، بسیار مهم است. لازمه سازگاری آموزش و پرورش با نیازهای جامعه‌ای بهره‌ور، ایجاد آموزش و پرورش تکنولوژیک پایه‌ای است که به عنوان بخشی از جامعه، به منظور نیل به پیشرفت تکنولوژیک، با فرهنگ، عادات، رویه‌ها و معیارهای اقتصادی همگام می‌شود. آزمون هر یک از عوامل نافذ در توسعه فرهنگ تکنولوژیک، در اغلب کشورهای در حال توسعه، بیانگر ارزش‌بخشی کم جامعه به هنر، صنعت و در نتیجه، آموزش و پرورش فنی و حرفه‌ای است. حال آنکه در سیستم ارزش‌دهی کشورهای در حال توسعه، لازم است که این امور اهمیت بیشتری بیابند. مردانی که در بریتانیا

انقلاب صنعتی را موجب شدند، همگی از صنعتگران، آسیاب‌سازها، ساعت‌سازان، ترعه‌زنان و آهنگران بودند. ابداعات و اختراعات این صنعتگران (استفاده از آهن برای ساخت کشتی و لوکوموتیو بخار، بهره‌گیری از نیروی بخار در راه‌اندازی ماشین‌آلات کارخانه‌ها، طراحی کانال‌های انتقال کالاها صنعتی و ...) از سوی سیستمی که شأن و منزلت بالایی برای کار آنان قائل بود، مورد تشویق قرار گرفت. این امر، بریتانیا را سرسلسله انقلاب صنعتی کرد و استیلای اقتصادی این کشور را حداقل برای صد سال موجب شد.

آموزش و پرورش علمی و تکنولوژیک، از طریق تشویق کاربرد تحقیق انتقادی (Critical Judgement) و ایجاد انگیزش برای خلق پتانسیل مشاهده‌تی و خلاقیت، نقش مهمی در توسعه مهارت‌های تحلیلی (Analytical) و ترکیبی (Synthetic) ایفا می‌کند. تکنولوژی از بدو آموزش، باید وارد آموزش و پرورش عمومی شود؛ نه به این علت که تکنولوژی، مقدمه آموزش حرفه‌ای است، بلکه چون جزء جداناپذیری از زندگی روزمره ماست. بنابراین دانش تکنولوژی پایه‌ای، لازمه درک و کنش متقابل با افراد حاضر در محیط است. برنامه علمی و تکنولوژیکی مبتنی بر مشاهده و آزمایش و الهام گرفته از موقعیت‌های زندگی واقعی را از قبیل بهداشت، تغذیه یا حفاظت محیط، می‌توان در برنامه درسی مدارس ابتدایی گنجاند. در واقع، نظام آموزشی از همان ابتدای تحصیل، باید ابزار لازم را برای درک علمی از جهان پیرامون کودک، در اختیار او قرار دهد.

غالب اوقات، توسعه فقط زمانی پتانسیل واقعی خود را ظاهر می‌کند که با تغییرات اساسی در برنامه‌های آموزشی، از قبیل نوسازی و گسترش آموزش ریاضیات (که زبان علم خوانده شده است)، در آمیختگی تدریس علوم با آموزش عمومی، و هم‌نواپی سایر آموزش‌ها به منظور حل مشکلات محلی، همراه شود. به همین میزان، بهبود روش‌های تدریس، تدریس خلاق، پاداش دادن به ابداعات در کلاس، تشویق نگرش انتقادی در میان دانش‌آموزان، و تأکید بر این نکته که «باید بیاموزند» نیز دارای اهمیت است.

همسویی تلاش‌ها و جریان‌ات آموزشی با فرض‌های فرهنگی (Cultural assumption) جامعه موجب شکل‌گیری پیوندی قوی‌تر میان فرایندهای آموزشی و سوددهی و بهره‌وری می‌شود. این امر به ایجاد توسعه و سازگاری با تکنولوژی‌های درونزا و نیز پیوند و همسانی بین تکنولوژی‌های خارجی و داخلی منجر می‌گردد. تحقیقات دانشگاهی که از همان سال‌های اولیه

مدرسه به سوی موضوعات محلی جهت یافته‌اند، به سادگی بر نیازهای واقعی توسعه کشور متمرکز می‌شوند. ارتباط شغلی محلی نیز باید مورد تشویق بیشتری قرار گیرد تا بنیانی برای تحقیقات علمی پایه‌ای - که اقبال بیشتری برای نیل به نتایجی متناسب با صنایع محلی دارند - مهیا کند.

لفظ توسعه انسانی (Human development) به خودی خود تصریح می‌کند که توسعه نباید به قیمت نادیده گرفتن حقوق انسان حاصل شود. احترام به حقوق دیگران - صرف نظر از تنوع این حقوق - به بهترین وجه توسط آموزش و پرورش تأمین می‌شود. هیچ‌یک از سطوح تمدن - ولو بسیار پیشرفته - در دوران بحران نمی‌تواند تحمل بحران را از سوی مردمانی که با تبعیض نگریده می‌شوند، تضمین، و یا از هتک حرمت معیارهای اخلاقی پذیرفته شده به عنوان رفتار متمدن، جلوگیری کند. قالب‌های فکری منفی گروه اقلیت که در نیمه خودآگاه اجتماعی آنان کمین کرده و چرکین شده است، و تنها هنگام بروز مشکلات رخ می‌کند، آب به آسیاب افراطیون سیاسی می‌ریزد. وقایعی که اخیراً در بعضی قسمت‌های اروپا به وقوع پیوست، می‌تواند در هر جامعه چندنژادی (Multi-ethnic) دیگری نیز - به شرط وقوع تصادفی پیشامدهایی استثنایی - رخ دهد.

فقط آموزش و پرورش می‌تواند بتدریج فضای اخلاقی لازم را برای برخورد گروه اکثریت اجتماع با اشخاص و گروه‌های اقلیت - که به عنوان اشخاص و گروه‌های ناهمگون فهم شده‌اند - مهیا کند که از اوان کودکی آغاز شده باشد. به تعبیر دیگر، آموزش و پرورش، حصار و بارویی برای مقابله با رفتارهای اولیه‌ای (Primal behaviour) است که گروه‌های اکثریت در جریان تشنجات ملی، به اعمال آنها وسوسه می‌شوند و این امر، خود ناشی از بحران‌های اجتماعی است.

کودکان از ظرفیت ذاتی رقت و همدردی بسیاری برخوردارند؛ احساسی غریزی و بسیار تند، نسبت به آنچه درست و عادلانه است. همچنین قادر به نادیده گرفتن تفاوت‌های بین خود و دیگر کودکان هستند؛ قابلیت‌هایی که تدریجاً جامعه به آنها می‌آموزد که آن را کنترل و حتی از آن صرف‌نظر کنند و سپس در جریان بلوغ، دور بریزند. مداخله آموزش و پرورش، در مراحل اولیه تعلیم کودک می‌تواند این تمایل ذاتی را تقویت کند. چنین کاری به مثابه مهیا کردن لنگرگاهی است که کودکان، به هنگام تلاش برای شناخت خود و ایجاد رابطه با جهان سالمند، در دریای تعصبات اجتماعی به آن تمسک می‌جویند و آرام می‌گیرند.

به منظور ایجاد تفاهم میان فرهنگی (inter cultural) آموزش و پرورش باید به سوی جوانان جهت داده شود تا ظرفیت ذاتی آنها را برای بنای پل‌های فرهنگی (Cultural bridge) تقویت کند. جوانان با پویایی و فراخ‌نگری بیشتر، منتظر فرصت‌هایی جهت ایجاد ارتباطات میان فرهنگی هستند. در هر جای جهان، پرده‌های فرهنگی این گروه، شکاف‌پذیرتر است. آنها بیش از هر قشری از جامعه، مستعد نشان‌دادن تفاهم غریزی و ارج نهادن به فرهنگ‌های دیگر هستند. برای مثال علت رشد بعضی از انواع موسیقی، علی‌رغم وجود موانع ملی، زبانی، نژادی و فرهنگی، هم‌آوازی و هماهنگی آنها با جوانان هر منطقه بوده است. در حالی که شاید نسل کهن هیچ‌گونه فهمی از آن موسیقی حاصل نکنند.

سرانجام باید به این نکته اشاره کرد که جوامع نیز مانند اشخاص، برای خویش منبع و مخزنی از آرمان‌هایی دارند که از آن استنشاق می‌کنند و به یاری آنها به تلاش می‌پردازند. اگرچه همواره موفق نمی‌شوند به این آرمان‌ها وفادار بمانند. هنگامی که افراد و جوامع، قادر به تحقق آرمان‌های خویش باشند، خواهند توانست به فراسوی تنگنای خویش‌کامی (Self-Interest) و مصلحت شخصی، گام نهند و کیفیات روح انسانی را به زیباترین وجهی نمایان کنند. یکی از وظایفی که آموزش و پرورش، باید خود را بدان بیاراید، توسعه کیفیات روح انسانی است که باید به عنوان یکی از نخستین اهداف خود به آن بپردازد.

هنر و خلاقیت در توسعه

کشورهایی که از سنن هنری برخوردارند که می‌توان از آنها در مصارف صنعتی، مانند طراحی صنعتی استفاده کرد، باید تشویق‌ها و تسهیلات و امکاناتی را در این راستا فراهم کنند. طراحی صنعتی، به طور بالقوه در همهٔ اشیاء زندگی مدرن به کار برده شده است. کیفیت طراحی، با توجه به دو بُعد زیبایی‌شناختی و عملی آن، عامل مهمی در تعیین انتخاب مشتری است. به علاوه، غالباً طراحی صنعتی، سرمایه‌گذاری کلانی را جهت فراهم آوردن تجهیزات، تکنولوژی بالا و حجم زیاد سرمایه - که همگی از جمله محدودیت‌های توسعه اقتصادی جهان سوم هستند - طلب نمی‌کند؛ شیشی را در گوشه‌های از جهان می‌توان طرح کرد، در گوشه‌ای دیگر تولید نمود و در جایی دیگر به فروش رساند.

برای مثال، خلاقیت و فراست و مخیله طراحی مردم بعضی کشورها مثل برزیل، ترینینی داد و

تویاگو و دیگر کشورهای حوزه کاراییب در جشن‌ها، فراتر از طراحی صرف لباس جشن است و یقیناً می‌تواند به طور مؤثری در طراحی صنعتی به کار گرفته شود. فراهم کردن امکاناتی از قبیل مدارس طراحی یا رشته‌هایی در مورد طراحی صنعتی در مراکز موجود، می‌تواند منابع این قریحه خلاق را آزاد و در جهانی که محرک توسعه‌اند، راهبری کند. ارتقا خلایق اشخاص برای پروردن توانایی اکتشاف، ابداع یا ابداعی نوین از اشیایی که متناسب ویژگی‌های فرهنگ کلی جامعه خود نیستند، ضروری است. هنرمند خلاق، اغلب دو نقش مهم فراگو کننده (Articulator) ارزش‌ها و باورهای جامعه، و برانگیزاننده مخیله جمعی را ایفا می‌کند. از این نظر هنرمند، نقشی بسیار گرانبها در دگرگون‌سازی جامعه به عهده دارد؛ نقشی که همواره با آموزش و پرورش همراه بوده است. اما نکته اینجاست که مشارکت هنر غالباً در این امر ناشناخته مانده است.

هنرمند و آنان که آثاری را می‌آفرینند، در وجود خود، تعبیر و بینش و بصیرتی را حمل می‌کنند که آنها را حامل ارزش‌های فرهنگی و الهام بخش ارزش‌های جدید می‌کند. ارزش‌هایی که پیکان آینده جامعه را جهت می‌دهند.

بنابراین، آفرینش هنری بیش از هر فعالیت انسانی دیگری از تمدن جداناپذیر است. چرا که تمدن، حاصل آفرینش هنری است. به همین علت ذات آن را با هنر نشان می‌دهند.

آموزش و پرورش می‌تواند نقش مهمی در استقرار شرایط مطلوب برای آفرینش هنری ایفا کند. بنابراین هر تدبیری در این جهت، باید متوجه کودکان باشد. نه تنها به این علت که توسعه فرهنگی که از کودکان آغاز شود مؤثرتر است، بلکه به این دلیل که کودکان حساسیتی ناآلوده، و قدرت تصور و تخیل و احساسی خلاق دارند که در جریان بلوغ، از دست می‌رود یا تضعیف می‌شود.

در طول تاریخ، ساختن محیط، از اشکال اصلی نمایش فرهنگی (Cultural expression) بوده است که همزمان راه حل‌های فنی مشکل مسکن، حساسیت‌های هنری، ارزش‌های زیباشناختی و باورهای دینی را نیز منعکس می‌کرده است. بنابراین معماری مردمان، نه تنها به علت تفاوت شرایط آب و هوایی، که در شرایط یکسان آب و هوایی نیز مختلف است. نمونه بارز این تفاوت، معماری مکان‌های مذهبی مانند کلیساها، مساجد، معابد و کلیساهای اسقفی است.

معماری به عنوان هنری گروهی (Commonal) بیش از اشکال دیگر هنر، بیانگر ارزش‌های فرهنگی بوده و در طول تاریخ از اصلی‌ترین مجاری تراوش انرژی خلایق جوامع به شمار

می‌رفته است. وارد کردن الگوها و استانداردهای معماری، نه تنها کاملاً با شرایط آب و هوایی کشورهای در حال توسعه، بی‌مناسبت و پرهزینه و غیر عملی است، بلکه مهمتر از آن، با خاموش کردن مشعل خلاقیت معماری محلی، اجتماعات محلی از یکی از اصلی‌ترین مجاری نمایش فرهنگی و انرژی خلاقیت محروم می‌شوند و فرصت بهره‌مندی از قابلیت‌های آفرینندگی آنها را در جهت توسعه تکنیک‌ها و راه‌حل‌های الهام‌گرفته محلی، به منظور رفع مشکل مسکن - که اهمیت روزافزونی در جامعه مدرن فراشه‌ری‌گر (Over urbanization) می‌یابد - از دست می‌دهند.

معماری درونزای شهری هر کشوری، بازتابی از مفهوم مکان در ذهن مردمان آن کشور، اشکال زندگی اجتماعی و سازمان اجتماعی آن (شامل سازمان فرایندهای بهره‌ور) است. برای مثال، جوامع اسلامی همگی دارای احساس عمیق پوشیدگی و خلوت شخصی هستند که در معماری محلی سنتی آنان بازتاب می‌یابد. به نحوی که خانه‌ها، چهره‌های اندرونی و باطنی دارند. معماری، فصل مشترک هنر و طراحی صنعتی است. معماری نمونه بارزی از دشواری تشخیص مرز بین خلاقیت هنری و خلاقیت برای امور سودمندتر است. خلاقیت هنری را نمی‌توان قرنطینه کرد؛ غالباً مسری است و ناگزیر در سایر فعالیت‌ها، ساری و نافذ است. بنابراین همچون محرک و تسریع‌کننده عمل می‌کند. به این ترتیب، نمی‌توان به ارتقا خلاقیت هنری کمکی نکرد، ولی از مزیت آن در توسعه کلی جامعه سود برد.

خلاقیت مولد، موهبتی شخصی است که نه می‌توان آن را به طور مصنوعی برانگیخت، و نه می‌توان برای آن برنامه‌ریزی کرد. باید بتوان محیطی ایجاد کرد که در آن، تولید ایده‌های جدیدی که بر مسأله‌ای خاص یا طیفی از مسائل متمرکز است، مورد تشویق و ترغیب قرار گیرد. این چنین محیطی مانند میدانی مغناطیسی برای جذب ایده‌های نو عمل می‌کند و در حلقه‌ای فضیلت‌زا تولید موفقیت می‌کند.

دره سیلیکون (Silicon valley) کالیفرنیا را نمی‌توان در جامعه‌ای بنا نهاد که قادر نیست یا نمی‌خواهد محرک ایجاد چنان محیطی باشد. یکی از ویژگی‌های جامعه‌ای پویا و کارجو، کاوش و تلاش برای به فعلیت رساندن ابداع‌گری بالقوه - که جزء لاینفک ارزش‌دهی به ایده‌های جامعه است - و بصیرت داشتن به نیروهای بالقوه خود برای تحقق توسعه است.

علم و تکنولوژی در توسعه

علم و تکنولوژی در فرایند توسعه، دو جزء مستقل و بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند. این دو به عنوان بخشی از مجموعهٔ انسان، اقتصاد و فرهنگ به شمار می‌روند که در نهایت میزان اقبال دانش علمی را برای پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه تعیین می‌کنند. توسعه‌های تکنولوژیک در بریتانیا که به انقلاب صنعتی منجر شد، همگی بر نیازهای واقعی و محلی، و راه‌حل‌هایی مبتنی بر آن بود که به بهترین وجهی با مجموعهٔ اقتصاد و شرایط اجتماعی - فرهنگی رایج در جامعه‌سازی داشت.

تکنولوژی، نه عنصر اجتماعی و فرهنگی بی‌طرفی است که فقط محتاج واردکردن و همسان‌سازی باشد، و نه اختراعی غربی است که وقوف به راز و رمز آن، مستلزم پذیرفتن کلیت سبک زندگی و اشکال سازمانی کشورهای آتلانتیک‌شمالی باشد. آشنایی با هر تکنولوژی جدید، پدیده‌ای فرهنگی است که تأثیری مستقیم یا غیرمستقیم بر محیط زندگی و رفتارها و ارزش‌های فرهنگی جامعه به جا می‌گذارد. به علاوه ارزش‌های فرهنگی جامعه نیز عاملی تعیین‌کننده در انتخاب و تأثیرات تکنولوژی هستند. این فرض که فرهنگ‌های آتلانتیک‌شمالی برتر از دیگرانند، مانع از هر گونه گفتگو (dialogue) و تجارب جنوب به جنوب و نیز تبادل تجارب و تخصص‌ها به دیگر کشورهای در حال توسعه شده است.

تجارب برخی کشورهای جنوب شرقی آسیا نشان داده است که نتایج مؤثری را می‌توان با به کارگیری ابداع‌گرانه و مخیل علم و تکنولوژی در توسعه، به دست آورد. کشورهای در حال توسعه باید در جهت تعیین اولویت‌ها و اهداف خود در حیطه علم و تکنولوژی، اتخاذ تدابیر علمی و تکنولوژیکی که بازتاب آن اهداف باشد، فراهم کردن آموزش علمی و تکنولوژیک، و تهیهٔ زیرساخت تحقیقاتی در حوزه‌هایی که بیشترین منفعت را در امر توسعه تأمین می‌کند، همت گمارند.

اِعمال‌گزینش تکنولوژیک، - اعم از تکنولوژی وارداتی یا داخلی - عموماً عامل مهمی در توسعه شناخته می‌شود. به طور معین هیچ تکنولوژی خاصی را نمی‌توان به عنوان اولویت اولی و مناسب، برای کشورهای در حال توسعه انتخاب کرد. گزینش باید براساس نیازها، شرایط و علایق محلی - نه با توجه به امر خارجی - انجام پذیرد. این کار، با توجه به طیف تکنولوژی‌های رقابتی، حتی در صورت تعیین محدوده تکنولوژی‌های مناسب، بازهم ابداً ساده نیست. گزینش

تکنولوژیک نباید صرفاً تصمیمی تاکتیکی باشد، بلکه باید رویه‌ای استراتژیک پیش رو گیرد. باید تلاش‌هایی در جهت شناسایی تکنولوژی‌های استراتژیک تسریع‌کننده توسعه انجام شوند و بر آنها تمرکز یابند. برای مثال، تکنولوژی اطلاعات، ظرفیت خود را برای متحول کردن شیوه‌های سازماندهی و مدیریت کار و طرق تحلیل و حل مشکلات نشان داده است.

سازگاری راه‌حل‌های تکنولوژیک با شرایط محلی، مستلزم استفاده بیشتر از مواد محلی است. برای مثال در تدارک مسکن مناسب - که نیازی پایه‌ای در جهان نیست، ولی از مشکلات زندگی مدرن شهری محسوب می‌شود - توسعه استفاده سازنده از تولیدات محلی، نه تنها می‌تواند هزینه‌ها را بکاهد، بلکه باعث فراهم آمدن مسکن برای تعداد بیشتری از افراد می‌شود. همچنین فرصت‌هایی برای قریحه خلاق معماران و بناها ایجاد می‌کند و همزمان، توسعه استانداردهای زیبایی شناختی براساس ذائقه‌های محلی را موجب می‌شود. «به همین علت، معماری درون‌زا در مالی و کامرون از نظر سازگاری محلی با اقلیم و مصالح ساختمانی در دسترس، بسیار غنی است» (Taboroff, «Bringing Cultural ...»).

علاوه بر این، چون بسیاری از کشورهای در حال توسعه در مواد خام محلی با یکدیگر همسانی دارند، پیشرفت تکنولوژیک در استفاده و توسعه این مواد، می‌تواند بازار خوبی را در دیگر کشورهای در حال توسعه برای خود مهیا کند. بامبو که در اغلب نواحی گرمسیری زیراستوایی رشد می‌کند، یکی از مستعدترین گیاهان جهان است؛ زیرا سریع‌ترین رشد را دارد، یکی از منابع بی‌ظنیرالوار است، می‌توان از آن برای ساختن دیوار، در، پنجره، بام و اثاثه منزل استفاده کرد. بامبو امکان ارزشمند خانه‌سازی به بهای ارزان را در روستاها فراهم می‌کند. کیفیات دیگر آن از قبیل مناسب بودن خمیر و الیاف آن برای تولید کاغذ مرغوب، و علوفه‌ای که چهار برابر دیگر علوفه‌های خشک، حاوی پروتئین است، نه تنها آن را به ماده محلی ارزشمندی مبدل می‌سازد، بلکه تحقیق بیشتر در مورد آن را برای یافتن دیگر کاربردهای صنعتی مفید، الزامی می‌کند. هزینه انرژی، عاملی مهم در معادله توسعه اقتصادی است و برای اکثر کشورهای در حال توسعه که دارای سوخت فسیلی نیستند، عاملی فلیج‌کننده است. منابع تجدیدپذیر انرژی باد، خورشید و آب که همگی منابعی محلی و علی‌الخصوص مناسب استفاده در مقیاس‌های کوچک و سیستم‌های انرژی غیر متمرکز و نواحی روستایی هستند، جانشین سوخت‌های فسیلی به شمار می‌روند.

در طول بحران سوخت در دهه گذشته (۱۹۸۰-۱۹۷۹)، مشخص شد که احتمال بهبود در عملکرد سلول‌های خورشیدی و وقوع پیشرفتی غیر منتظره در استفاده از انرژی خورشیدی به عنوان منبع انرژی صنعتی (که ممکن است برای کشورهای گرمسیری اهمیت ارزشمندی داشته باشد) کم است. «اگر انرژی خورشیدی بر آن است که راه‌حلی برای رفع بحران سوخت جهان بیابد، آن راه‌حل انگیزه از رادیاتورهای فوتونولوژی (Low-Technology) پشت بامی نخواهد بود. پیشرفت غیر منتظره از کاربرد فیزیک کوانتومی، بیوشیمی یا دیگر علوم قرن بیستم حاصل می‌شود. امروزه تمامی صنایع فن پایه (Technology-based) روزی خوار علوم نوین هستند» [Abdus salam, 1980, 42]. کشورهای در حال توسعه مناطق حاره‌ای، برای سرمایه‌گذاری در مورد برخی تحقیقات، علاقه بیشتری نسبت به کشورهای توسعه یافته دارند. تحقیقات در زمینه برخی تکنولوژی‌های نوین، چون زیست تکنولوژی (Biotechnology) که امکاناتی ارزشمند خصوصاً برای کشاورزی مهیا می‌کنند، می‌تواند در بردارندهٔ فواید بسیاری برای کشورهای در حال توسعه باشد. «هیچ پیشرفتی در بهبود توارث ذرت خوشه‌ای و گندم - که هشتاد درصد کشاورزی منطقه ساحل آفریقا و مناطق کم‌باران آفریقا را تشکیل می‌دهند - حاصل نشده است».^(۲) همچنین از آنجا که آرد مانیوک (نشاسته کاساو) غذای بیش از دویلمیون نفر در بیش از ۲۵ درصد کشورهای آفریقایی است، توسعه گونه‌های مقاوم در مقابل بیماری، و پر محصول‌تر، دستاورد مهمی است. این گونه تحقیقات برای در اولویت قرار گرفتن در کشورهای توسعه یافته اقبال کمی دارند. به گفته عبدالسلام: «مشکلات کشاورزی، بیماری‌ها و آفت‌های محلی و مشکلات مواد اساسی محلی هر جامعه‌ای، باید به صورت محلی حل شود. این امر محتاج حمایت و پشتیبانی علوم پایه است که در این زمینه، بار تحقیقات کاربردی را به دوش کشند» [Abdus salam, 1980, 37].

افزایش فشار جمعیت در بیشتر نواحی آفریقا، تأثیرات مضر فزاینده‌ای را بر محیط و منابع طبیعی نواحی به جا گذاشته است. نتایج تحقیقات تکنولوژیکی که در جهات مورد نیاز این نواحی هدایت شده است، می‌تواند به منظور کاهش نرخ فرسودگی خاک و افزایش بهره‌وری کشاورزی به کار گرفته شود. موفقیت در این حوزه‌ها، پیروزی مهمی در ادامه جنگ علیه قحطی و سوء تغذیه به شمار می‌رود.

در این راستا، لازم است اشاره کنیم که مطابق گزارش اخیر [Agriculture: Horizon, 1993]

سازمان خوار و بار جهانی (FAO)، اکنون وضعیت غذا در کشورهای صحرای آفریقا، بدتر از بیست یا سی سال پیش است. فائو (FAO) تحت شرایط فعلی، هیچ بهبودی را در آینده نزدیک تصور نمی‌کند و تخمین می‌زند که در طول بیست سال آینده، رقم مبتلایان به سوء تغذیه در صحرای آفریقا، به ۳۰۰ میلیون نفر یعنی یک سوم کل جمعیت برسد. اما گزارش‌ها نشان می‌دهند با مداخله تلاش‌هایی که برای افزایش تولید کشاورزی صورت می‌گیرد، منظر این واقعه می‌تواند تغییر کند.

مشارکت و توسعه

قبلاً خاطر نشان شد که تنها اقتصادهای مبتنی بر نظام بازار، قوام رشد اقتصادی را نمایان ساخته‌اند. به علاوه تمامی اقتصادهای نظام بازار به طور اساسی رشد نکرده‌اند. هیچ اقتصاد بی‌بازاری (non-market) در راستای رشد موفق نبوده است. [Wildavski, 1992] اقتصادهای بازار مبتنی بر انتخاب آزاد هستند؛ تولیدکننده برای آنکه چه تولید کند، و مصرف‌کننده برای آنکه چه بخرد، آزاد است. همچنین دست تولیدکننده در قیمت‌گذاری و متقابلاً دست مصرف‌کننده در پرداخت میزان بهای موردنظر، باز است.

اقتصادهای بازار بدون برخورداری از یک سیستم‌گزینش سیاسی متناسب با وسعت اقتصادی خود، هرگز به موفقیت دست نمی‌یابند. این چنین سیستمی به بهترین وجه قادر به فراهم کردن زمینه‌های لازم جهت هماهنگی و توافق سازنده با مهمات ملی و حل تعارضات اجتماعی و سیاسی است. سیستم مذکور در شرایطی که امکان جلب رضایت همگانی وجود نداشته باشد، حداقل می‌تواند از بروز نارضایتی‌هایی که موجب از هم گسیختگی اجتماعی می‌شوند، جلوگیری به عمل آورد. سیستم‌گزینش سیاسی، هر زمان که قصد بازگویی خواسته‌های مردم را داشته باشد، باید به گونه‌ای عمل کند که تا سرحد امکان به ویژگی‌های اجتماعی فرهنگی جامعه نزدیک شود. در این راستا شایسته است نیاز به عادات و رسوم دموکراتیک که چارچوب عمل دموکراتیک را فراهم می‌کنند، مورد تأکید قرار گیرند، و به جای استقرار دموکراسی غربی، نظامی که از نظر فرهنگی سازگار است، برقرار شود. نکته دیگر این است که در کشورهایی با سنن سیاسی و اجتماعی - فرهنگی کاملاً متفاوت، و آکنده از ویژگی‌های خاص خود و دارای تعلق خاطر به نظام‌های سیاسی مرتبط با زمینه فرهنگی خویش، ممکن است جایگزین کردن نظام خاصی از دموکراسی، مشکل باشد.

فرایندهای دموکراتیک، لزوماً نتایج دموکراتیک به بار نمی‌آورند. به همین علت مدل دموکراتیکی که منبعث از عادات و رسوم قومی نباشد، به صرف عاریت گرفته شدن از سایر کشورها و نشأ در محلی دیگر، ریشه نخواهد کرد.

پیش از دوران استعمار، اگرچه جوامع سنتی آفریقا، تمام یال و یراق دموکراسی پارلمانی اروپا را نداشتند، ولی بر پایه رضایتی که جوهره دموکراسی است، مبتنی بودند. «با وجود نظام سلسله مراتبی دولت‌های سنتی، اغلب اینها از طریق بازنمایی گروهی (Group representation) در شورا و مرکز دهکده، به شیوه دموکراتیک محلی اداره می‌شدند. مفهوم مؤثر در تصمیم‌گیری، هم‌رأیی و توافق بود. رهبران، صاحب‌اختیار بودند، اما قدرت را به اشتراک می‌گذاشتند ... شاهانی از قبیل اینان (آسانته شاه مردم آسانته در غنا)، حتی هنگامی که بر قلعه حکمرانی در قوی‌ترین نظام‌های متمرکز می‌ایستادند، قادر نبودند به دلخواه خویش عمل کنند. اعمال قدرت باید مطابق دستورات تنظیم شده در منشور اجدادی باشد.»^(۳)

فرامین اجدادی، رئیس آسانته (Asante chief) را چنین تذکار می‌دهند. «در حضور مردمش، نسبت به وفادار ماندن به آنان سوگند یاد می‌کند و وزیر ارشدش به او متذکر می‌شود که هرگز نباید بدون نظر مشورتی و توصیه او عمل کند و باید با عدل و داد و بی‌طرفی حکمرانی کند. به او فهمانده می‌شود که مشروعیت قدرت او از شورای ریاست تأمین می‌شود، نه به خاطر دودمان و اصل و نسب او» [Gluck man, 58]. چنانچه رییس در انجام وظیفه‌اش قصور کند، آنها که او را برگزیده‌اند، ابزارهای تشکیلاتی و قانونی معزول کردن او را دارا هستند و غالباً نیز چنین می‌کنند. مشارکت، درونی نوعی از توسعه است که نه تنها برای مردم که به واسطه مردم انجام می‌شود. تجارب نشان داده است که در متن توسعه، مشاوره افراد ذی‌نفع و مشارکت اعلی درجه آنان در صورت‌بندی (Formulation) و اجرای استراتژی‌های طرح‌های توسعه، بی‌شک اقبال موفقیت آنها را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر در ارزیابی‌هایی که از سوی آژانس‌های توسعه در مورد طرح‌های به اجرا گذاشته شده، صورت می‌گیرد، عدم مشارکت، یکی از اصلی‌ترین علل شکست طرح‌ها و دست‌نیافتن آنها به اهداف شناخته شده است.

در صنعت، مشارکت مؤثر کارگران و کارمندان می‌تواند نتایج جالبی حاصل کند. آمارگیری از صنایع تولید موتور اتومبیل^(۴) مشخص کرده است که هر کارگر ژاپنی در مقایسه با کارگر آمریکایی (که تنها ۰/۴ پیشنهاد ارائه می‌کند)، او ۶۱/۶ پیشنهاد ارائه می‌کند. همچنین آمار نشان

می‌دهد که تولید یک موتور در ژاپن ۱۶/۸ کارگر - ساعت، در آمریکا ۲۵/۱ کارگر - ساعت و در اروپا ۳۶/۱ کارگر - ساعت زمان می‌برد.

غالباً اهمیت تصمیم‌گیری (Decision-making) در فرایند توسعه، ناچیز شمرده می‌شود. تصمیمات لحظه‌ای (Timely-decision) که در پایین‌ترین سطح مدیریت مؤثر، اتخاذ می‌شوند و بر تمامی اطلاعات در دسترس برای ارزیابی موقعیت یا برنامه‌ای مبتنی هستند، غالباً اقبال موفقیت بیشتری نسبت به تصمیماتی دارند که در سطح تخصصی اتخاذ می‌شوند.

در قسمت وسیعی از کشورهای در حال توسعه که تعداد زیادی از افراد آموزش دیده حرفه‌ای از سوی دستگاه اداری و سازمان‌های نیمه‌دولتی استخدام می‌شوند، و دولت‌ها نقش مهمی در مدیریت اقتصاد ایفا می‌کنند، دستگاه دولتی، باید ابزار مدیریتی مهمی برای توسعه محسوب شود، نه فقط عاملی اداری و نظام‌بخش. بنابراین به فرهنگی از مدیریت احتیاج است که به جای تکیه بر انجام روال‌ها، بر حصول نتایج تأکید ورزد.

سبک مدیریتی که بر اداره برنامه‌ها و عملکرد روال‌ها تکیه دارد، به ارتقاء بازدهی، بیش از کارایی می‌اندیشد و برای این کار، مقررات و دستوراتی را که با ایمان رعایت شده و به انجام می‌رسند، معیار قرار می‌دهد. اما سبک مدیریتی که بر حصول نتایج تأکید می‌کند، تصمیم‌گیری در پایین‌ترین سطح مدیریت را مورد تشویق قرار می‌دهد، و برای کسب بهترین نتایج، از پاداش‌ها به مثابه شیوه‌ای برای حمایت از ابداع و ابتکار، بهره می‌برد، و راه‌حل‌های ذهنی مشکلات را که منجر به افزایش اختراعاتی می‌شود که از عوامل مهم توسعه موفق به شمار می‌روند، ارتقا می‌دهد.

بالا بردن کیفیت، در تمام زمینه‌های تولید، خدمات، و مدیریت، عاملی مهم در توسعه موفق است. ولی در اغلب کشورهای در حال توسعه توجه شایانی به آن مبذول نشده است. بیش از ۴۰ سال پیش، کمپانی‌های ژاپنی، پیشرو نگرشی شدند به نام TQM^{۵۱} یا مدیریت کیفیت فراگیر (Total Quality Management) که نگرشی ابتکاری به بازدهی و کیفیت بود. اصول بنیانی این نگرش، توسط متخصصین کیفیت در ایالات متحده صورت‌بندی شد. اما توسعه و یکپارچه‌سازی آن توسط مدیران ژاپنی با توجه به ارزش‌های فرهنگی ژاپن صورت پذیرفت.

TQM که به شکلی فزاینده با صنایع ایالات متحده همگام می‌شود، بر این باور است که برای دستیابی به کیفیت، سازمان باید اجازه دهد، شخصی که واقعاً کاری را انجام می‌دهد، خودش

بهترین راه انجام آن کار را تعیین کند. هر کارمندی، در هر سطحی، مسؤول حفظ کیفیت است. بنابراین باید از طریق آموزش، آمادگی هر نوع تغییر و تشخیص مشکلات و اتخاذ تصمیم مناسب در برابر آنها را پیدا کند.

کشورهای در حال توسعه، به منظور نیل به کیفیت، می‌توانند همچون ژاپن، رهیافتی مناسب با شرایط فردی و فرهنگی خود اتخاذ کنند. TQM رهیافتی است که محصور به هیچ محدودیت و الگویی نیست. انتقال، سازگاری و به کارگیری موفق آن در کشورهای در حال توسعه، به واسطه افزایش همه‌گیری که در بازدهی تولیدی و مدیریتی ایجاد می‌کند، احتمالاً بیش از هر تکنولوژی مرئی (Patented Technology) که کشورهای در حال توسعه به دنبال آن هستند، بر توسعه عمومی مؤثر واقع می‌شود.

گزارش شده است مدیران آفریقایی که در ایالات متحده، TQM را آموزش دیده‌اند، از شباهت‌های موجود میان اصول TQM با مفاهیم کلیدی مدیریت نهادهای سنتی آفریقایی متحیر شده‌اند. این رابطه از یک سو به علت وجود ارتباط میان فرد، خانواده و اجتماع در جوامع سنتی آفریقا، حس مسؤولیتی در فرد ایجاد می‌کند، و از سوی دیگر مزایا و عملکرد شخص، بر خانواده یا اجتماع او منعکس می‌شود. این امر یکی از عوامل خوب عمل کردن است. علاوه بر این شاید بتوان چاره مشکل فقدان فرهنگ نگهداری در کشورهای توسعه یافته را - که منجر به زوال سریع جاده‌ها، ساختمان‌های عمومی و تجهیزات سرمایه‌داری می‌شود - در آفریقا از طریق سازندگی براساس ایجاد حس سنتی مسؤولیت در فرد نسبت به گروه یا جامعه، جستجو کرد.

ورای همه این امور، «مشارکت، پادنهاده (Antithesis) منع یا منزوی کردن اقلیت‌ها، گروه‌های مهاجر یا اشخاصی است که به هر دلیل ناگزیر به کناره‌گیری از توده پویای جامعه شده‌اند. این کناره‌جویی، نه تنها موجب کاهش یا از دست رفتن نیروی بالقوه آنان برای مشارکت می‌شود، بلکه منجر به رواج بی‌بندوباری در جامعه می‌شود (که خود نیروی بی‌ثبات‌کننده‌ای علیه همبستگی جامعه، و یقیناً شرایطی نامطلوب برای توسعه سالم است).

توسعه سالم به معنی توسعه در شکلی انسانی است. توسعه‌ای که در آن نیازهای گروه‌های خاصی از جامعه نادیده گرفته نشود؛ افرادی که به طور سنتی طرد و منزوی نشده‌اند، اما احتیاج به حمایت اجتماعی دارند. هویت همفری بسیار فصیحانه به چنین گروه‌هایی بذل توجه می‌کند: «آزمون واقعی جامعه، چگونگی رفتار با آنانی است که در سپیده دم آغاز زندگی‌اند

(خردسالان)، و آنان که در گرگ و میش و برزخ زندگی به سر می‌برند (سالمندان)، و آنانی که در سایه می‌زیند (بیماران، ناتوانان و معلولین)».

پی‌نوشت‌ها

1. "The development challenge", in : "culture and development a study, world decade secretariate", UNFSCO, 1994, for cultural development 1988-1997, p.p 37-50.
2. See Erwin Northoff, *Lacrise africaine et L'impact des sciences et des Technologies*, Le courrier ACP-CEE n°139, May-June 1993.
3. See Mamadou Dia, *Indigenous management practices: Lessons for Africa's Development in 90's*.
4. *The Economist* (London), Supplement on thermotor car industry, 17 october 1992.
5. Damien M.pwono, **Total Quality Management as a strategy for success**, on which the discussion on TQM is largely based.

منابع و مأخذ

1. **Agriculture: Horizon 2010**, FAO, Rome 1993, reported in *Lemonda* of 9 November 1993
2. *London Economist*, 27 september 1980, quoted by Abdus salam op. cit
3. Morishima, michid, **capitalisme et confucianisme**.
4. M.Gluk man (ed), **Essay on the ritual of social relations, Guston and conflict in Tribal Africa**, page 58 cited by Basil Davidson, *the Africans*, p.82.
5. Rodney, walter, **How Europe underdeveloped Africa**, Heinemann, kenya, 1989.
6. Tabaroff, June, **Bringing cultural Heritag into development Agenda**.
7. Vonlaue, Theodore, **The world revolution of western**
8. Wildavski, Aaron, **How Culture Theory can contribute to understanding, and promoting democracy, science and development**, paper presented to conference on culture and development in Africa, world Band, washington, April 1992.



شؤونہ شکار علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی